

اصغر هادی پور

(دانشگاه تربیت معلم آذربایجان)

تحلیل واژگان و مضامین پر بسامد در مخزن الاسرار نظامی

چکیده:

هر شاعری شیوه ی خاصی برای ارائه ی مضامین مورد نظر خویش دارد که در نزد اهل ادب بدان شناخته می شود. در این میان نظامی را در بیان مضامین و خلق تصاویر، شیوه هایی است که محققان اغلب بدانها پرداخته اند لیکن یکی از شیوه ها و در واقع یکی از بهترین هنر های شعری او از منظر دید موشکافانه ی محققان ارجمند عرصه ی نظامی شناسی بدور مانده است و آن همانا تعلق خاطر نظامی به واژگان و مضامین خاصی است که گاه از فرط علاقه به آنها آنقدر آنها را تکرار می کند که خواننده می پندارد، شاعر جهت رعایت صنعت التزام به این عمل دست یازیده است در حالی که ما در این مقاله تنها با تحلیل برخی از واژگان و مضامین پر بسامد در مخزن الاسرار، نمونه ای از شیوه ی کار خارق العاده ی نظامی را در آثارش به اهل ادب عرضه داشتیم و هدف از این مقاله شناساندن یکی از ویژگی های شعری منحصر بفرد نظامی در خلق مضامین است، یعنی؛ تکرار واژگانی مخصوص از روی عمد نه به خاطر رعایت صنعت التزام بلکه به خاطر بیان نکته ای ظریف و تأکید بر مطلبی مهم و جایگیر کردن آن در ذهن خواننده از طریق تکرار واژگان و مضامین خاص.

واژگان کلیدی:

تکرار، بسامد، واژگان و مضامین خاص، التزام، التزام معنایی و تأکید.

مقدمه

نظامی که الهی گنجه ی سخن از گنجینه ی پنج گنجش بی گنج و خاطر عاشرش از تأمل و تدبیر دست و پا شکستگان نو رسیده اما حریص به کشف گنج های نهانی از دریای معانی شعرش، در رنج مباد، صاحب خمسه است و به عقیده ی راقم این سطور یکی از حکمای خمسه ی شعر فارسی که عبارتند از: حکیم فردوسی، حکیم ناصر خسرو، حکیم سنائی، حکیم خاقانی و حکیم نظامی، می باشد. حکمایی که هر کدام در حفظ فرهنگ و آئین ایرانی و زبان همچون قند پارسی بد طولاً که هیچ بلکه بد بیضا دارند. هر کدام از این حکما در جنبه ای از شعر فارسی به عنوان استادی مسلم و بی بدیل شناخته شده هستند.

در این میان حکیم نظامی، میدان دار عرصه ی داستان سرایی است. « قدرت تخیل نظامی و همدلی و پیوند عاطفی او با قهرمانان داستان - که گاه در خلال وقایع به یاد سرگذشت خویش نیز می افتد - و حسن قریحه و استعداد او در سرودن شعر غنائی و داستان عاشقانه موجب آمده است که در این کار در ادب فارسی شاعری یگانه و نامدار گردد. »

(چشمه ی روشن، ص ۱۸۶)

در میان ادب دوستان وی « در انتخاب الفاظ و کلمات مناسب و ایجاد ترکیبات خاص تازه و ابداع و اختراع معانی و مضامین نو و دلپسند در هر مورد و تصویر جزئیات و نیروی تخیل و دقت در وصف و ایجاد مناظر رائق و ریزه کاری در توصیف طبیعت و اشخاص و احوال و به کار بردن تشبیهات و استعارات مطبوع و نو در میان کسانی است که بعد از خود نظیری نیافته است. » (تاریخ ادبیات ایران، خلاصه جلد ۱ و ۲، ص ۳۵۸)

و از میان پنج گنجش به قول دکتر عبدالحسین زرین کوب « هفت پیکر نظامی با آن هفت قصه ی شگفت انگیز و نفس گیر و پر ماجرا که لعبتان هفت گنبد برای شاه نقل می کنند خیال انگیز ترین و پر رنگ و نگار ترین منظومه از پنج گنج وی به شمار می رود »

(پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد، ص ۱۴۴)

ولیکن تمام این توصیف‌ها از شیوه‌ی شاعری نظامی اغلب از توجه به ظاهر شعر وی درک شده است و کمتر کسی از محققان و نظامی‌پژوهان به عمق الفاظ توجه داشته‌اند بنابراین شاید برخی از ویژگی‌های شعر نظامی هنوز چنان که باید در میان محافل ادبی آشکار نشده است. در این مقاله به یک مورد از مواردی که در شعر نظامی کمتر بدان توجه شده است می‌پردازیم و آن توجه به گرایش و تعلق خاطر وی در به کارگیری برخی از واژگان و مضامین با بسامد‌های زیاد در شعر است، یعنی؛ حکیم نظامی به برخی از واژگان و مضامین توجه ویژه‌ای داشته و گاه با تکرار برخی واژگان در چندین بیت متوالی در پی ارائه‌ی اندیشه‌ی خاص و مضمونی ویژه به خواننده‌ی شعرش بوده است، هر چند که در بادی امر خواننده گمان می‌کند که هدف نظامی از تکرار واژگان به این شکل تنها رعایت صنعت التزام بوده است اما تنها کمی دقت کافی است تا خواننده‌ی خوش ذوق دریابد که نظامی والاتر از آن است که واژگانی خاص را در ابیاتی متوالی تنها برای رعایت صنعتی که بدیعان آن را التزام می‌نامند، به کار ببرد بلکه حقیقت این است که در پس پرده‌ی تکرار، نظامی هدف و اندیشه‌ی والا داشته است.

از میان محققان تنها مرحوم یوسفی در چشمه‌ی روشن آن گونه که از فحوای کلامش پیداست متوجه گرایش خاص نظامی به برخی از واژگان شده است اما آنگونه که باید به تحلیل آن پرداخته و در توصیف وارد شدن فرهاد به دربار خسرو می‌نویسند: «تکیه‌ی شاعر بر کلمات «کوهکن» و «کوه» در توصیف فرهاد حشمتی خاص به صحنه‌ی ورود او به درگاه خسرو بخشیده است».

(چشمه روشن، ص ۱۷۹)

همچنین در زمستان ۱۳۸۴ مقاله‌ی ای به قلم استاد فرزانه جناب آقای دکتر محمد باقر محسنی در فصلنامه‌ی ادبیات فارسی منطقه‌ی ۲ با عنوان «شکرستان نظامی» به چاپ رسید که این استاد بزرگوار - که حق استادی بر گردن این حقیر نیز دارند - به این نکته، یعنی؛ گرایش نظامی به واژگان خاص توجه نموده و درباره‌ی موضوع شکر و کاربرد آن در شعر نظامی مقاله‌ی ای به رشته‌ی تحریر کشیده بودند. ایشان در آنجا می‌نویسند: «نظامی

گاهی آنقدر شهد کلام را می چشد که بر اثر تکرار لفظ شبیح گونه ای از صنعت التزام می آفریند که از آن میان می توان لفظ شکر را مثال زد.

(فصلنامه ادبیات فارسی «منطقه دو»، ص ۱۵۰.)

بحث و بررسی:

نگارنده بر اساس مطالعات چندین ساله که در شعر نظامی داشته است، موضوع رساله ی کارشناسی ارشد خویش را با عنوان «تحلیل واژگان و مضامین پر بسامد در شعر نظامی» انتخاب نموده و به تحلیل تمامی واژگان و مضامین پر بسامد در شعر نظامی دست یازیده است تا شاید راهی تازه فرا روی نظامی پژوهان گشوده شود. در مقاله ی حاضر جهت نشان دادن شیوه ی نظامی در به کار گیری واژگان و مضامین پر بسامد تنها به چند نمونه از مخزن الاسرار وی اشاره شده است چرا که بیان تمامی آنها در حوصله ی این مقاله نمی گنجد بلکه رساله ای است کامل که به حول خدای تعالی به محضر اهل ادب تقدیم خواهد شد.

در زیر به مواردی از واژگان و مضامین پر بسامد در مخزن الاسرار نظامی اشاره می شود که با تحلیل هر کدام از واژگان و مضامین، انسان متوجه قدرت شاعری و سخنوری حکیم نظامی می شود. به گونه ای که گاه ذهن خواننده ی متفکر در شعر نظامی را به تحیر و امید دارد و این همان سحر کلام نظامی است و آنچه که شاید سخنواران مقلد وی به این قسمت از سخن وی دقت نکرده اند. نظامی با استفاده ی پر بسامد از واژگان و مضامین خاص، ذهن خوانندگان دقیق و ژرفکاو را به تأمل و درنگ وامی دارد تا با شتاب از کنار این واژگان نگذرنند و اندکی دقیق به آنها بنگرند تا شاید معانی و مفاهیم مورد نظر وی را - که اینگونه و با به کار بردن واژگان و مضامینی خاص در بسامدی بسیار که از ویژگیها و از هنرهای شاعری وی است - در یابند و بدانند که در پس این تکرار ها نوعی تأکید آن هم تأکید بر مسئله ای خاص - که ذهن شاعر را به خود مشغول داشته و نمی تواند از کنار آن به سادگی عبور کند - وجود دارد. اینک تحلیل برخی از واژگان و مضامین پر بسامد در مخزن الاسرار حکیم نظامی:

گنجور گنجه در آغاز مخزن الاسرار آنجا که از معراج نبی اکرم (ص) سخن به میان می آورد، در شرح و بسط شب معراج و حالت های روحانی وجود پیامبر با به کار بردن واژه هایی خاص با بسامدی بسیار ما را به نکاتی چند در پس واژگان پر بسامدش راهنمایی می کند. به عنوان مثال در چند بیت آغازین معراج وقتی که می گوید:

کرد رها در حصرم کاینات هفت خط و چار حد و شش جهات ...
دیده ی اغیار گرانخواب گشت کو سبک از خواب، عنان تاب گشت

(مخزن الاسرار، ص ۲۷)

بلافاصله بعد از این که به گرانخواب شدن دیده ی مردم اشاره می کند محل را برای سخنرانی از به پرواز در آمدن مرغ جان مصطفی (ص) مناسب می بیند و در سه بیت متوالی به مسئله ی خروج مرغ جان از قفس تن پیامبر اشاره می کند که در تکرار واژه ی «مرغ» بدون شک عمده ی در کار است که پس از ذکر آیات بدان اشاره خواهد شد. حکیم می فرماید:

با قفس قالب از این دامگاه مرغ دلش رفته به آرامگاه
مرغ پر انداخته یعنی ملک خرقه در انداخته یعنی فلک
مرغ الهیش قفس پر شده قالبش از قلب سبکتر شده

(مخزن الاسرار، ص ۲۷)

همچنان که دیده می شود حکیم نظامی در سه بیت، پشت سر هم واژه ی مرغ را با تأکید خاصی تکرار می کند که نباید به سادگی از کنار این موضوع گذشت. نخست به نکته ای عرفانی - که اکثر عرفا بدان تأکید داشته اند - و آن همان مجوس بودن مرغ جان است در قفس تن چنان که مولوی نیز بدان اشاره داشته می گوید:

«من از برای مصلحت در حبس دنیا مانده ام / حبس از کجا من از کجا؟ مال کرا دزدیده ام
در حبس تن غرقم به خون وز اشک چشم هر حرون / دامان خون آلود را در خاک می مالیده ام»
(هفت شهر عشق، ص ۱۳۶)

و حافظ شیرین سخن در این باره چنین می گوید:

«چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست / روم به روضه ی رضوان که مرغ آن چمنم»
(دیوان کامل حافظ، ص ۲۴۰)

در اکثر کتب عرفانی به محبوس بودن مرغ جان در قفس تن اشاره شده است و برخی در توجیه سماع گفته اند که مرغ جان از اشتیاق رسیدن به جایگاه اصلی اش چنان بی قراری می کند که ناخود آگاه به پرواز در می آید و قفس تن را هم با خود از جا بر می کند و این همان حکمت سماع است.

در بیت بعد با اینکه واژه ی مرغ را دوباره می آورد اما این بار با ایجازی کامل به عاجز ماندن ملائک از سیر با مرغ جان نبی اکرم اشاره می نماید و می گوید که ملائک از همراهی وی عاجز شدند و «فلک به رسم صوفیان که در حال نشاط و رقص خرقه ی خود را در می اندازند از شوق، خرقه در انداخت».

(مخزن الاسرار، ص ۲۷)

در این بیت ناخود آگاه ذهن خواننده ی آگاه متوجه عاجز ماندن جبرئیل از همراهی پیامبر می شود، آنگاه که خطاب به پیامبر فرمود: «لَوْ كُنْتُ قَدْرًا تَمَلَّهُ لَأَخْرَقْتُ».

(سراج آوا و رنگ، ص ۴۴)

سعدی در بوستان با اشاره به این موضوع می فرماید:

«بدو گفت سالار بیت الحرام	که ای حامل وحی برتر خرام
چو در دوستی مخلصم یافتی	عناتم ز صحبت چرا نافتی؟
بگفتا فراتر مجالم نماند	بماندم که نیروی بالم نماند
اگر بیک سر مو فراتر برم	فروغ تجلی بسوزد برم»

(بوستان، ص ۱۴ بیت ۷۹-۸۲)

نظامی در بیت سوّم باز واژه ی «مرغ» را تکرار می نماید و نیم نگاهی به بیت اوّل - که در آن به عروج قالب جسمانی پیامبر به همراه مرغ جاننش اشاره نموده - دارد و با تکرار واژه ی مرغ و قفس پر شدن آن بر این عقیده تأکید دارد که معراج نبیّ اکرم معراجی جسمانی-روحانی بوده نه روحانی صرف و این همان عقیده ی اشاعره است که : «بر خلاف معتزله و شیعه رؤیت خدا را جایز می شمارند . نظامی پیرو اشاعره است ، می گوید پیامبر اکرم در شب معراج خدا را با چشم ظاهر و منزّه از جهت و مکان و مقابله دید».

(تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی ، ص ۱۶۷)

نظامی در بیان عروج نبیّ اکرم (ص) وقتی سخن را به آنجا می رساند که مقام رؤیت و اتحاد عاشق و معشوق است می فرماید :

پرده در انداخته دست وصال	از در تعظیم سرای جلال
پای شد آمد به سر انداخته	جان به تماشا نظر انداخته
رفت ولی زحمت پایی نداشت	جست ولی رخصت جایی نداشت
چون سخن از خود به در آمد تمام	تا سخنش یافت قبول سلام

(مخزن الاسرار ، ص ۳۱)

و درست در همین جا است که بار دیگر گنجور گنجه مرغ طبعش به جولان آمده و با تکرار واژه ی «دید» با متعلقات آن و با تأکید بر مضمون رؤیت قصد آن دارد که عقیده ی خویش را که همانا دیدن پیامبر خدا را با چشم سر است تأکید نماید . به همین خاطر با قدرت خلاقیت و هنر شاعری خویش در واژه ی «دید» چنان ژرف کاوی می کند که خواننده نا خودآگاه تسلیم محض کلامش می شود و این اکسیری است که در شعر هر کسی نیست و سحری است که تنها در شعر نظامی وجود دارد و جان های شیفتگان شعرش را مسحور و شیفته ی خویش می کند . بهتر آن است کار برد واژه ی «دید» را با بسامد زیاد از قول صاحب مخزن بیان کنیم :

دید به چشمی که خیالش نبود	آیت نوری که زوالش نبود
کز عرض و جوهر از آن سو ترست	دیدن او بی غرض و جوهر است
دید خدا را و خدا دیدنی ست	مطلق از آنجا که پسندیدنی ست
کوری آن کس که بدیده نگفت	دیدنش از دیده نباید نهفت
بلکه بدین چشم سر، این چشم سر	دیدد پیامبر نه به چشمی دگر
رفتن آن راه زمستانی نبسود	دیدن آن پسرده مکانی نبود

(مخزن الاسرار، ص ۳۱)

اگر درست دقت شود دیده می شود که فعل «دید» با متعلقاتی از قبیل دیدن، دیدنی، دیده و حتی پسندیدنی به خوبی جلوه گری می کند و نا گفته پیداست که نظامی می توانست همچون شعرای دیگر در یک بیت بگوید که پیامبر، خدا را دید آن هم با چشم سر ولی این کار را نکرده بلکه در شش بیت پشت سر هم بر واژه ی «دید» تأکید نموده است. شاید بعضی گمان برند که این تکرار از باب رعایت صنعت التزام است اما بی هیچ تردید یک خواننده ی نظامی شناس و دقیق می داند که نظامی از لحاظ جایگاه شاعری بسی بالاتر از آن است که تنها به خاطر رعایت صنعتی که بدیعیان آن را التزام می نامند دست به چنین کاری زند اما حقیقت این است که در پس این مضامین و واژگان پر بسامد اندیشه ای نهفته است و در این میان اگر التزامی هم باشد نه التزام ظاهری، که نوعی التزام معنایی است چرا که مقصود نظامی از تکرار واژه ی «دید» و متعلقاتش تأکید بر مسئله ی رؤیت است و بس. آن هم رؤیتی که نظامی بدین گونه آن را توصیف می کند:

هر که در آن پرده نظر گاه یافت از جهت بی جهتی راه یافت

(مخزن الاسرار، ص ۳۱)

در ادامه ی بررسی و تحلیل واژگان و مضامین پر بسامد در مخزن الاسرار به نعت اول نظامی می رسم، آنجا که در توصیف پیامبر اکرم سنگ تمام می گذارد و بار دیگر قدرت شاعری خود را به رخ همگان می کشد و با لحن و روشی که خاص اوست در پانزده بیت متوالی در نهایت استادی گاه واژه های «گوهر» و «سنگ» و گاه هر دو یعنی

«سنگ و گوهر» را یکجا، با تأکیدی خاص و بسامدی زیاد به کار می برد. جالب اینجاست که وقتی بر روی گوهر و سنگ تأکید می کند از روی عمد و به زیبایی هرچه تمام تر واژه ی «دندان» را نیز به میان می آورد و با استفاده از هنر ویژه ی خود در تکرار واژگان مخصوص، مضامینی خاص را به سمع نظر خواننده ی شعرش می رساند، مضامینی که بر گرفته از اندیشه ی بارور اوست و چه نیکو سروده است:

سنبل او سنبله ی روز تاب	گوهر او لعل گر آفتاب
خنده ی خوش زان نزدی شکرش	تسانبرد آب صدف گوهرش
گوهر او چون دل سنگی نخست	سنگ چرا گوهر او را شکست
کرد جدا سنگ ملامتگرش	گوهری از رهگذر گوهرش
یافت فراخی گهر از درج تنگ	نیست عجب زادن گوهر ز سنگ
آری از آنجا که دل سنگ بود	خشکی سوادش در آهنک بود
کی شدی این سنگ مفرح گزای	گر نشدی در شکن و لعل سای
سیم دیت بود مگر سنگ را	کامد و خست آن دهن تنگ را
هر گهری کز دهن سنگ خاست	بالش از جمله ی دندان بهاست
گوهرسنگین که زمین کان اوست	کی دیت گوهر دندان اوست
فتح به دندان دیتش جان گنان	از بن دندان شده دندان گنان
چون دهن از سنگ به خونابه شست	نام کرم کسرد به خود بر درست
از بن دندان سر دندان گرفت	داد به شکرانه، کم آن گرفت
ز آرزوی داشته دندان گذاشت	کز دو جهان هیچ به دندان نداشت...
خنجر او ساخته دندان نثار	خوش نبود خنجر دندانه دار

(مخزن الاسرار، ص ۳۴)

نظامی در ابیات بالا با تکرار واژگان «گوهر»، «سنگ» و «دندان» مضامینی ساخته که هر کدام را دقتی باید تا شرح نمود اما این همان هنر ویژه ی نظامی است که در نهایت ایجاز

با تکرار مدام سه واژه ی مذکور تیر اندیشه را به هدف نشانده و به قول خواجه حافظ «در سفته» است . نظامی در ابیات بالا به روابط طبیعی زیر و عقاید ایرانیان در باره ی اجرام زمینی اشاره نموده است که عبارتند از :

۱- رابطه ی لعل و گوهر

۲- رابطه ی صدف و گوهر دندان یعنی توجّه به شباهت ظاهری دندان به صدف و گوهر که گویا برای اولین بار آدم الشعرا ی شعر فارسی ، رودکی سمرقندی این تشبیه را در شعر خویش به کار برده است آنجا که می فرماید :

« مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود نبود دندان ، لابل چراغ تابان بود

سپید سیم زده بود و درّ و مرجان بود ستاره ی سحری بود و قطره باران بود»

(گزیده اشعار رودکی سمرقندی ، ص ۱۱۱ ، بیت ۱-۲)

۳- متوجّه ساختن خواننده به گوهر ذات نبی اکرم (ص) که آنچنان والا بود که هیچ سنگین دلی را هم نیاززده بود و با دشمنانش هم ملایم و نرم رفتار می نمود و درست همین جاست که ناگاه نظامی به جریان جنگ احد گریزی می زند و می گوید : «چرا سنگ ملامت گر در جنگ احد گوهر دندان او را شکست و یک گوهر دندان را از رهگذر گوهر ذاتش دور کرد» .

(مخزن الاسرار ، ص ۳۳)

۴- از شکستن گوهر دندان پیامبر و خارج شدنش از درج تنگ دهان به خارج شدن لعل و گوهر از سنگ اشاره می کند و این همان باور قدیمی است که قدما می پنداشتند که آفتاب در تشکیل لعل مؤثر است حال آنکه گوهر وجود پیامبر خود آفتاب را به وجود آورده . حافظ چه زیبا این مضمون را پرورده است که :

«گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود و لبک به خون جگر شود»

(دیوان کامل حافظ ، ص ۱۰۵)

و حکیم سنائی فرماید:

«سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن».

(تازیانه های سلوک، ص ۱۷۸، بیت ۱۱)

درست همین جاست که نظامی به ساختن داروی مفرح از یاقوت و در اشاره کرده و می گوید، سنگ بدان خاطر به گوهر دندان پیامبر خورد که هم سنگین دل بود و هم سودا داشت و خواست خود را به مفرح دندان پیامبر رساند و آرام یابد. جالب اینجاست که نظامی فتح در جنگ احد را هم دیه ی شکستن دندان پیامبر می داند و درست همین جاست که نظامی از یک حادثه ی تاریخی با استفاده از تکرار سه واژه ی «گوهر»، «دندان» و «سنگ» به نتیجه ای بسیار عمیق که حاکی از اندوخته ها و آموخته های عرفانی اوست، رسیده و می گوید، پیامبر بدان سبب دندان شکسته را دور انداخت تا نشان دهد که دندان آرزوهای بشری را از وجود خویش برکنده و دور انداخته است. اگر خواننده ی گرمای در این مضامین با این بسامد واژگانی دقت نماید به طور قطع با نظر راقم این سطور موافق خواهد بود که این تکرار واژگان با آن همه مضامین و معانی به هم پیوسته خالی از حکمت نیست و این کار، یعنی؛ بیان این همه مضمون در نهایت اختصار و ایجاز کامل و تنها با استفاده از تکرار سه واژه و بدون اعنات تنها از دست نظامی بر می آید و بس.

در نعت دوّم نظامی به خاطر اینکه نبی اکرم را یگانه گنج عالم بشریت معرفی کند در سه بیت متوالی «گنج» را به زیبایی هر چه تمام تر تکرار می کند و مضامین زیر را خلق می کند و بر آن تأکید دارد:

۱- وجود نبی اکرم (ص) گنج است.

۲- گنج وجود پیامبر را ویرانه ای به نام فقر می زید و آن هم اشاره به سخن پیامبر دارد که فرمودند «الْفَقْرُ فُخْرِي وَ بِهِ أَفْتَخِرُ».

(درس مثنوی، ص ۷۲)

و تلویحاً به رابطه ی گنج و ویرانه اشاره دارد چرا که قدما جایگاه گنج را ویرانه ها می

پنداشتند، به همین خاطر صائب تبریزی گوید:

«بر سر گنج است پای من چو دیوار یتیم می‌شود معمور صائب هر که گردد بانیم»

(دیوان صائب تبریزی، دوره دو جلدی، ج ۲، ص ۱۱۳۳، غ ۲۶۷۱)

۳- از آنجا که گنج وجود پیامبر را پس از مرگ به خاک سپردند نتیجه ای شاعرانه گرفته، می‌گوید که از آن زمان به بعد و بدان خاطر است که گنج‌ها را در زیر خاک پنهان می‌کنند و چه زیبا سروده است آن یگانه گنجور گنجه:

ای دو جهان زیر زمین از چه ای؟ گنج نه ای خاکشین از چه ای؟

تا تو به خاک اندری ای گنج پاک شرط بود گنج سپردن به خاک

گنج تو را فقر تو و بی‌سرانه بس شمع تو را ظل تو پروانه بس

(مخزن الاسرار، ص ۳۷)

اندکی بعد در نعت چهارم نظامی خطاب به نبی اکرم (ص) می‌فرماید:

اول بیت ارچه به نام تو بست نام تو چون قافیه آخر نشست

این ده ویران چو اشارت رسید از تو آدم به عمارت رسید

(مخزن الاسرار، ص ۴۰)

در سه بیت بعد پیاپی پس از آنکه نیم‌نگاهی به توبه‌ی حضرت آدم می‌کند، توبه‌ی وی را گلشکری خوشگوار می‌نامند و بعد خطاب به پیامبر می‌گوید: «توبه‌ی دل آدم در چمن وجود، بوی هستی توست که در سرشت وی مخمّر بود» (مخزن الاسرار، ص ۴۰)

اما در پس این تکرار و مضمون آفرینی اگر دقت شود یک نکته‌ی ظریف نهفته است که نگارنده سراغ ندارم کسی را که از این نظر به تکرار واژگان و مضامین پر بسامد در شعر نظامی بنگرد و این نکات و اندیشه‌ی او را که در پس پرده‌ی تکرار هاست بکاود. اما آن نکته‌ی ظریف این است که نظامی چون توبه را گلشکر و شیرین و لذیذ خوانده است با تکرار واژه‌ی «گلشکر» حلاوت توبه را در ذهن خواننده مؤکد و مکرر می‌سازد، البته نظامی در جایی دیگر از مخزن الاسرار به جریان حضرت آدم به صورت مفصل و با تکرار واژه‌ی «گندم» پرداخته است که به خاطر تنگی مجال در اینجا از ذکر آن صرف نظر کرده تنها به واژه‌ی «گلشکر» می‌پردازیم آنجا که می‌فرماید:

آدم از آن دانه که شد هیضه دار
توبه ی دل در چمنش بوی توست
دل ز تو چون گلشکر توبه خورد
توبه شدش گلشکر خوشگوار
گلشکرش خاک سر کوی توست
گلشکر از گلشکری توبه کرد
(مخزن الاسرار، ص ۴۰)

بعد از اشاره به این موضوع بلافاصله نظامی مسابقه ای ذهنی در میان انبیا برپا می کند که قهرمان واقعی در آن پیامبر اکرم (ص) است که گوی سبقت از همه می رباید و چه زیبا فرموده است :

گوی قبولی ز ازل ساختند
آدم نو زخمه در آمد به پیش
بارگی اش چون عقب خوشه رفت
در صف میدان دل انداختند
تا برد آن گوی به چوگان خویش
گوی فرو ماند و فرا گوشه رفت
(مخزن الاسرار، ص ۴۰)

و در جای دیگر از مخزن الاسرار با استفاده از دو واژه ی «گوی» و «چوگان» مضمونی دیگر را پدید می آورد و آن همانا شرح و بسط نحوه ی مراقبه ی خودش است که در حالت مراقبه سر بر روی زانو گذاشته و گوی صفت می نشست. لذا می فرماید :

من سوی دل رفته و جان سوی لب
بر در مقصوره ی روحانی ام
گوی به دست آمده چوگان من
دامن من گشته گریبان من
پای ز سر ساخته و سر ز پای
گوی صفت گشته و چوگان نمای
کار من از دست و من از خود شده
نیمه ی عمرم شده تا نیمشب
گوی شده قامت چوگانی ام
صد ز یکی دیده یکی صد شده
(مخزن الاسرار، ص ۶۳)

خاقانی نیز در شعر خویش حالت مراقبه را اینگونه بیان کرده است :

«نثار اشک من هر دم شکر ریزیست ، پنهانی که همت را زناشو بیست از زانو و پیشانی» .
(سراجة آوا و رنگ ، ص ۱۷۱)

از واژگانی که نظامی با تأکید بر آن ، دعای تأیید را که اغلب در قصیده ها می آورند ، بسیار زیبا در شعر خویش و در حقّ نبیّ اکرم (ص) می آورد ، واژه ی «عدم» است که در سه بیت پشت سر هم می آورد که به خاطر تنگی مجال از ذکر آن ابیات در می گذریم و به سراغ مضمون و واژه ای دیگر می رویم یعنی واژه ی «خاک» . نظامی با دقتی خاص که سزاوار ذهن خلاق اوست به واژه ی «خاک» می نگیرد . او در پنج بیت متوالی واژه ی «خاک» را تکرار می کند و در پس این تکرار که از روی یقین می گویم که اصلا توجهی به التزام بدان نوع که بدیعیان گفته اند ندارد و تنها می خواهد با تکرار این واژه این مضمون را در ذهن خواننده جایگیر نماید که اگر او به جایگاهی رسیده است ، به خاطر آن است که خود را خاکسار نبیّ اکرم می داند و خاک راه او گشته تا اینکه خاک پایش برای سروران غالیه ی سر گردد و الحق هم اینچنین است که نظامی فرموده ، چرا که تمامی بزرگان قبل از هر چیز خاکساران بزرگی بوده اند به ویژه بر در حضرت حیّ لا یموت و پیامبرش . نظامی خاکساری خویش را با تکرار واژه ی «خاک» - که از جمله پر بسامد ترین واژه های شعر نظامی است - اینگونه بیان می کند :

تازه تریّن صبح نسجاتی مرا	خاک تو ام کاب حیّاتی مرا
خاک تو خود روضه ی جان من است	روضه ی تو جان جهان من است
خاک تو در چشم نظامی کشم	غاشیه بر دوش غلامی کشم
بر سر آن روضه ی چون جان پاک	خیزم چون باد و نشینم چو خاک
تا چو سران غالیه ی تر کنند	خاک مرا غالیه ی سر کنند

(مخزن الاسرار، ص ۴۳)

از آنجا که تحلیل تمامی واژگان و مضامین پر بسامد به کار رفته در مخزن الاسرار نظامی در یک مقاله نمی گنجد لذا از پرداختن به بعضی از آنها چشم پوشی نموده ، به ذکر چند

نمونه از ریزه کاریهای شاعرانه ی حکیم که در واقع حکم قطره ای از دریا و اندکی از بسیار را دارد ، بسنده می کنیم و تحلیل کلی واژگان و مضامین پر بسامد را به فرصتی دیگر و رساله ای در این زمینه - که در دست اقدام است - می سپاریم اما از بارزترین مضامین پر بسامد در شعر نظامی - که در مخزن الاسرار نیز بدان پرداخته است - تجلیل از سخن و بیان مقام والای سخنور است که با تکرار واژه ی «سخن» تأکیدی خاص به این موضوع دارد . در واقع تکرار واژه ی سخن جهت تأکید بر عظمت سخن و سخنوری است و تنها یک توصیف معمولی نیست . در پس پرده ی تکرار ، نظامی قصد آن دارد تا جایگاه والای سخن را مشخص نماید ، آنگاه با یاری جستن از احادیث نبوی از قبیل «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا» (همان ، ص ۳۱) و «إِنَّ لِلَّهِ كُنُوزًا تَحْتَ الْعَرْشِ مَفَاتِيحُهَا السَّنَةُ الشُّعْرَاءُ» (همان ، ص ۳۱) به بهترین شیوه جایگاه سخن را مشخص می نماید و با تأکید بر عظمت سخن در حقیقت بر مقام رفیع سخنور تأکید می کند ، کاری که شعری چون منوچهری و خاقانی و دیگران نیز در پی آن بوده اند اما نه در حد حکیم نظامی چرا که آنان خود جیره بگیر دربار بودند و نظامی را پایه بسی بالاتر از این حرفهاست ، به همین خاطر در تبیین جایگاه شاعران می فرماید :

پیش و پسی بست صفت کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا

(مخزن الاسرار ، ص ۵۴)

اما برای اینکه حقیقت بر خوانندگان محترم آشکارتر گردد ، کاربرد واژه ی «سخن» و پرداختن به جایگاه آن را که از مضامین پر بسامد شعر نظامی در آثارش و به ویژه در مخزن الاسرار محسوب می شود ، بعینه سخن حکیم را در زیر می آوریم :

جنبش اول که قلم بر گرفت	حرف نخستین ز سخن در گرفت
پرده ی خلوت چو بر انداختند	جلوت اول به سخن ساختند
تا سخن آوازه ی دل در نداد	جان تن آزاده به گل در نداد
چون قلم آمد شدن آغاز کرد	چشم جهان را به سخن باز کرد
بی سخن آوازه ی عالم نبود	این همه گفتند و سخن کم نبود

ما سخنیم این ظلل ایوان ماست
 بر پسر مرغان سخن بسته اند
 موی شکافی ز سخن تیزتر
 هم سخن است این سخن اینجا بدار

در لغت عشق سخن جان ماست
 خطّ هر اندیشه که پیوسته اند
 نیست در این کهنه ی نو خیزتر
 اول اندیشه پسین شمار

(مخزن الاسرار، ص ۵۱)

نظامی در نه بیت متوالی مدام واژه ی سخن را تکرار می کند آن هم به همراه مضامینی که کم و بیش در تأکید بر مقام سخن، در اغلب آثارش مشهود است. او خود را کشته مردمی سخن خوانده، می فرماید:

ما که نظر بر سخن افکنده ایم مرده ی اویم و بدو زنده ایم

(مخزن الاسرار، ص ۵۲)

خود نظامی به نه بیت راضی نیست لذا می گوید هر گاه سخن از تبیین مقام سخن به میان می آید، حرف برای گفتن فراوان است به همین خاطر دوباره طایر فکرش را در آسمان سخن به پرواز در آورده و عمیق تر به بحث در باره ی سخن می پردازد و مضمون را پخته تر ساخته می گوید:

با سخن آنجا که بر آرد علم گر نه سخن رشته ی جان تافتی
 مهر شریعت به سخن خورده اند ملک طبیعت به سخن خورده اند
 هر دو به صراف سخن پیش داشت کان سخن ما و زر خویش داشت
 گوی چه به؟ گفت سخن به، سخن کز سخن تازه و زر کهن
 کس نبرد آنچه سخن پیش برد بیک سخن ره به سر خویش برد
 زر چه سگ است آهوی فتراک اوست سیم سخن زن که درم خاک اوست
 دولت این ملک سخن راست بس صدر نشین تر ز سخن نیست کس
 شرح سخن بیشتر است از سخن هر چه نه دل بی خبر است از سخن

تا سخن است از سخن آوازه باد نام نظامی به سخن تازه باد

آنگاه ضمن اینکه بر مقام سخن و سخنوری تأکید دارد، سخن منظوم را نیز بر سخن منثور برتری داده می‌فرماید:

چون که نسخه سخن سر سری	هست بر گوهریان گوهری
نکته نگهدار بین چون بود	نکته که سنجیده و موزون بود
قافیه سنجان که سخن بر کشند	گنج دو عالم به سخن در کشند
خاصه کلیدی که در گنج راست	زیر زبان مرد سخن سنج راست
آنکه ترازوی سخن ساخته کرد	بختوران را به سخن بخته کرد
بلبل عرشند سخن پروران	باز چه مانسد به آن دیگران

(مخزن الاسرار، صص ۵۱-۵۴)

نظامی در بیست و پنج بیت متوالی بر واژه ی «سخن» و مضمون برتر بودن سخن و سخنوری تأکید دارد و اگر مدام واژه ی سخن را تکرار می‌کند، به خاطر جایگیر شدن گفته اش در ذهن خواننده و در حقیقت نصب العین شدن آن است و چنانکه خوانندگان محترم ملاحظه میکنند، این شیوه ی بیان با این بسامد از بکار گیری یک واژه کاری شگفت و توأم با عمد است که بالاتر و فراتر از حد و حدود صنعت التزام است. گویا حکیم ناصر خسرو نیز به سخن با دیده ی احترام می‌نگریسته که نظامی وار به تمجید از سخن و سخنور پرداخته است و همگان می‌دانیم که ناصر خسرو از شعر به عنوان ابزاری برای بیان سخنان حکمی استفاده می‌کرد و مانند شاعران صنعت‌گرا که جهت زیبایی شعر خویش دست به تصنع زده و می‌زنند، نیست. او نیز وقتی به واژه ی سخن می‌رسد جهت تأکید بر عظمت سخن و سخنور مدام واژه ی سخن را بدون توجه به صنعت التزام در ابیات متوالی تکرار می‌کند. آوردن ابیات وی در زیر چندان هم خالی از لطف نیست و در واقع مهر تأییدی است بر عقیده ی نگارنده ی این سطور که برخی از واژگان به خودی خود

برای شاعران مهم هستند، منتها نظامی در این زمینه گویا استفاده ای بهینه از واژگان مورد علاقه اش نموده است تا حدی که می توان گفت این نوع استفاده از واژگان و مضامین خاص یکی از خصوصیات شعری او شده است. ابیات زیر از حکیم ناصر خسرو است درنعت «سخن» و سخنور:

از راه سخن بر شود از چاه به جوزا	«جانت به سخن پاک شود زانکه خردمند
فخر آنکه نماند از پس او ناقه ی غضبا	فخرت به سخن باید ازیرا که بدو کرد
مرده به سخن زنده همی کرد مسیحا	زنده به سخن باید گشتنت ازیراک
نا گفته سخن به بود از گفته ی رسوا	آن به که نگویی چون ندانی سخن ایراک
بیهوده مگو، چوب مپرتاب ز پهننا	چون تیر سخن راست کن آنگاه بگوش
والا به سخن گردد مردم نه به بالا	نیکو به سخن شو نه بدین صورت ازیراک
پیدا به سخن گردد بیدار ز شیدا	بیدار چو شیدا است به دیدار ولیکن
پسر گوهر بسا قیمت و پر لؤلؤ لالا».	دریای سخن ها سخن خوب خداست

(دیوان ناصر خسرو، ص ۵، قصیده ۲)

چنانکه پیش از این گفته شد نظامی در تمام آثارش با همین شیوه به تبیین جایگاه سخن و سخنور پرداخته و خود نیز فرموده است که «شرح سخن بیشتر است از سخن».

(مخزن الاسرار، ص ۵۳)

به همین خاطر از ذکر موارد مشابه در آثار دیگرش چشم پوشی کرده و شرح و بسط این موضوع را به مجالی دیگر وا می گذاریم اما چنان که گفتیم نظامی به برخی از مضامین و واژگان خاص تعلق خاطری ویژه دارد و از آن جمله است واژه ی «شعر» آن هم شعری که نظامی خود را صومعه بنیاد کن آن نامیده می فرماید:

شعر به من صومعه بنیاد شد شاعری از مصطبه آزاد شد...

صنعت من برده ز جادو شکیب سحر من افسون ملائک فریب

(مخزن الاسرار، صص ۵۷ - ۵۸)

بنابر این همانگونه که از عظمت سخن و سخنوری سخن به میان آورد، در بیان جایگاه شعر و مقام رفیع شاعر نیز کوتاهی نمی کند و با شیوه ی خاصّ خویش در تأکید بر مضمونی ویژه این بار واژه ی «شعر» را با تکراری به عمد در ذهن خواننده جایگیر ساخته، بلافاصله شاعران را امراء کلام خطاب می نماید:

تا نکنند شرع تو را نام دار	نامزد شعر مشوزینهار
شعر، تو را سدره نشانی دهد	سلطنت ملک معانی دهد
شعر تو از شرع بدانجا رسد	کز کمرت سایه به جوزا رسد
شعر، بر آرد به امیریت نام	کالشعراء امراء الکلام

(مخزن الاسرار، ص ۵۶)

نظامی شعری را که مبتنی بر موازین شریعت باشد می ستاید و در بیت اخیر به سخنی از پیامبر اشاره دارد که فرمودند: «الشعراء امراء الکلام».

(سراجه آوا و رنگ، ص ۳۳)

برای اینکه تحلیل واژگان و مضامین پر بسامد در شعر نظامی مجالی فراخ می طلبد و در یک مقاله نمی گنجد، در اینجا به دو مورد از موارد پر بسامد اشاره نموده، ما بقی را به فرصتی دیگر وامی گذاریم. نظامی از آنجا که اهل دل و اهل مراقبه است و به این موضوع در موارد بسیاری اشاره نموده است و در واقع مخزن الاسرار وی چکیده و حاصل آن مراقبه هاست، به واژه ی «دل» و مضامین مربوط به آن به دیده ی احترام نگریسته، به سادگی از کنارش نمی گذرد و می گوید ای انسان! اگر آبرویی داری بر در دل ریز و سخن با دل گوی چرا که عرشروانی که عنان از دو جهان تافته اند، قوت لا یموت خویش را از در دل دریوزه کرده اند و اگر به مقامی رسیده اند به یقین از راه دل رسیده اند و اگر دیگران زنده به جان هستند، تو زنده به دل باش که عمر اصلی راهیابی به حریم دل است. به همین خاطر با تأکید بر واژه ی دل می فرماید:

غافل از این پیش نشاید نشست	بر در دل ریز گر آبت هست
در خمّ این خمّ که کبودی خوش است	فصّه ی دل گو که سرودی خوش است

دور شو از راهزنان حواس
عمرش روانی که ز تن رسته اند
وانکه عنان از دو جهان تافته ست
دل اگر این مهره ی آب و گل است
زنده به جان ، خود همه حیوان بود

راه تو دل داند ، دل را شناس
شهرسپر جبریل به دل بسته اند
قوت ز دريوزه ی دل یافته ست
خر هم از اقبال تو صاحب دل است
زنسده به دل باش که عمر آن بود

(مخزن الاسرار ، ص ۶۰)

به همین خاطر در صفحات بعدی با تأکید بر واژه ی «دل» خود را چراغ افروخته ای می داند که با شنیدن نام دل روغن مغز به آن رسیده است و می فرماید :

زین دو هماگوش دل آمد پدید
دل که بر او خطبه ی سلطانی است
نور ادیمت ز سهیل دل است
چون سخن دل به دماغم رسید

آن خلفی کوبه خلافت رسید
اکدش جسمانی و روحانی است
صورت و جان هر دو طفیل دل است
روغن مغزم به چراغم رسید

(مخزن الاسرار، ص ۶۲)

حکیم نظامی همین که به زیبایی هر چه تمامتر حریم دل را با عظمت و احترام یاد می کند ناگاه یاد ایام سپری شده افتاده ، چهل سالگی را پیش رو می بیند و از اینکه رفته رفته سپاه غم پیرامونش را فرا گرفته ، به تشریح غم و نحوه ی مبارزه با آن می پردازد و مضمون غم ستیزی و گرایش به دل را با تکرار واژه ی «غم» چه زیبا بیان می کند :

طبع که با عقل به دلالگی ست
تا به چهل سال که بالغ شود
یار کنون بایدت افسون مخوان
دست بر آور ز میان چاره جوی
غم مخور البته که غمخوار هست
بی نفسی را که زبون غم است

منتظر نقد چهل سالگی ست
خرج سفر هاش مبالغ شود
درس چهل سالگی اکنون مخوان
این غم دل را دل غمخواره جوی
گردن غم بشکن اگر یار هست
یاری یاران مددی محکم ست

چون نفسی گرم شود با دو کس نیست شود صد غم از آن یک نفس
 (مخزن الاسرار، ص ۶۱)

ضمناً واژه ی «چهل» که از محترم ترین واژه ها در شعر فارسی است و در واقع نماد
 پختگی بشر محسوب می شود، قابل توجه است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه:

با عنایت به مواردی که از واژگان و مضامین پر بسامد در شعر نظامی در این مجال ذکر شد، حاصل سخن این است که نظامی در سرودن شعر، صاحب سبکی خاص برای خویش است و برخی ویژگیهای منحصر بفرد در شعر او وجود دارد که به طور قطع از ذهن مقلدانش بدور بوده و همین ویژگی هاست که سخن وی را حلاوتی خاص و مقامی والا می بخشد. از میان ویژگی های اصلی شعر نظامی توجه و تعلق خاطر وی به برخی واژگان و مضامین است که با بسامد زیاد در شعر او از آن واژگان و مضامین در جهت تبیین موضوع و تأکید بر اندیشه ای خاص بهره گرفته شده و تا به حال کسی به این جنبه از شعر نظامی پرداخته است و اگر دقیق به این موضوع نگریسته شود، معلوم می شود که نظامی برخی واژگان و مضامین را به عمد و با آگاهی کامل با بسامد زیاد مدام و گاه در ابیاتی متوالی ذکر می کند تا اندیشه ای را که در پس پرده ی تکرار واژه و مضمون است، در ذهن خواننده جایگیر تر سازد و بیشتر تکرارها از جهت تأکید است نه رعایت صنعت التزام و چنان که در مقدمه ذکر شد اگر التزامی هم باشد، التزام معنایی است نه آن نوع التزام که بدیعیان به عنوان یک صنعت شعری بیان کرده اند.

در پایان لازم به ذکر است که این حقیر به خاطر علاقه ای که به نظامی و شعر وی داشته و دارد با دقت در آثار وی، در رساله ی کارشناسی ارشد خویش به تحلیل تمامی واژگان و مضامین پر بسامد در شعر نظامی پرداخته است که مقاله ی حاضر تنها دور نمایی بود از آنچه که در آن رساله بر روی این جنبه از شعر نظامی کار شده است. تا نظر صاحب نظران در این باره چه باشد. باشد که با توجه به این ویژگی از شعر نظامی راهی جدید فرا روی نظامی شناسان گشوده شود و امید است به قول شیخ محمود شبستری:

«کنون از لطف و احسانی که دارند / زمن این خرده گیری در گذارند»

(گلشن راز (باغ دل)، ص ۴۰، ب ۷۷)

منابع و مأخذ:

- ۱- بوستان سعدی: متن کامل / شرح و توضیح از رضا انزابی نژاد، سعید قره بگلو. تهران - جامی ۱۳۷۸.
- ۲- پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد؛ در باره زندگی، آثار و اندیشه نظامی / عبدالحسین زرین کوب - تهران: سخن ۱۳۷۳.
- ۳- تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی / نوشته علی اصغر حلبی، - ویرایش دوّم، - [تهران]: اساطیر، ۱۳۷۹.
- ۴- تاریخ ادبیات ایران، خلاصه جلد ۱ و ۲ / تألیف ذبیح الله صفا؛ تهران: فردوسی، ۱۳۷۸.
- ۵- تازیانه های سلوک: نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنائی / محمد رضا شفیعی کدکنی، - [تهران]: آگه ۱۳۷۲.
- ۶- چشمه روشن - نوشته دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ ششم؛ انتشارات علمی / چاپ چاپخانه مهارت - تیراژ ۲۲۰۰ نسخه.
- ۷- درس مثنوی، دکتر محمد استعلامی - چاپ سوّم: ۱۳۷۴.
- ۸- دیوان صائب تبریزی: مطابق نسخه دو جلدی ۱۰۷۲ ه. ق؛ به خط صائب «از مجموعه شخصی» میرزا صائب تبریزی / شبلی نعمانی. یادى از صائب / پرویز نائل خالری / به اهتمام جهانگیر منصور. تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۴، ج ۲ (۱۴۵۷ ص) (دوره دو جلدی).
- ۹- دیوان کامل خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی به اهتمام محمد رمضانی دارنده کلاله خاور - انتشارات پدیده - چاپ سیرنگ.
- ۱۰- دیوان ناصر خسرو به تصحیح مجتبی مینوی - مهدی محقق. ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران - تاریخ انتشار: اسفند ماه ۱۳۷۰.
- ۱۱- سراج آوا و رنگ - خاقانی شناسی - دکتر میر جلال الدین کزازی - انتشارات سمت.
- ۱۲- فصلنامه ادبیات فارسی منطقه «۲» دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی - شماره (۴) زمستان ۸۴
- ۱۳- گزیده اشعار رودکی سمرقندی، پژوهش و شرح: دکتر جعفر شعار و دکتر حسن انوری چاپ اول ۱۳۶۵ - چاپ دوّم: ۱۳۶۶ - چاپ سوّم: ۱۳۶۷، چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر. تهران.

- ۱۴- گلشن راز (باغ دل) / محمود شبستری؛ تصحیح، پیشگفتار، و توضیحات حسین محی الدین الهی قمشه ای. - تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- ۱۵- مخزن الاسرار / حکیم نظامی گنجوی؛ با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. - تهران: برگ نگار، ۱۳۸۱.
- ۱۶- هفت شهر عشق: گزیده ای از شعرهای فردوسی، سنائی، مولوی، سعدی، حافظ، صائب، بیدل / تألیف مهدی الماسی. - تهران: مدرسه، ۱۳۷۷.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی